

گلشن دهم: اماکن و مساجد منتسب به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

عنایت خاص حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به اماکن منسوبه

[افراد] به محل‌هایی که منسوب به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، زیاد مشرّف می‌شوند، اما اکثراً نمی‌دانند چه باید بخواهند. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همه‌جا را می‌بینند، اما به بعضی امکنه عنایت مخصوصی دارد؛ مثل مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در نجف اشرف که یک اتاق بیش نیست؛ اما در این اتاق چه روحانیّتی محسوس است! اتاق مخیّم (خیمه‌گاه) حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام در کربلا نیز چنین است.

کرامات مسجد سهله

این شب‌های چهارشنبه، نجفی‌ها به طرف مسجد سهله سرازیر می‌شدند و خدا می‌داند که شب‌های چهارشنبه و روزهایش و... چه کرامت‌هایی و چه چیزهایی دیده شده است؛ عجایب و غرایب!

اقبال به مسجد سهله به جهت ظهور کرامات

خدا می داند چه کراماتی از علما در دو مسجد سهله[1] و کوفه و مشاهد دیگر ظاهر و

---

۱. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام فضایل فراوانی برای مسجد مقدس سهله بیان شده است. برای نمونه، ←

کشف شده بود که اهل علم نجف، به آن دو مسجد اقبال داشتند. آن تعبّدها ناشی از واقعیّاتی بود که از آنجا نشأت می گرفت.

سهله ایران

مسجد جمکران،[1] [مسجد] سهله ایران است.

← امام صادق علیه‌السلام خطاب به ابوبصیر می فرماید: «هُوَ مِنَ الْبِقَاعِ الَّتِي أَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُدْعَى فِيهَا، وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُ هَذَا الْمَسْجِدَ، يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ، أَمَا إِنِّي لَوْ كُنْتُ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً إِلَّا فِيه»؛ ([مسجد سهله] از بقعه هایی است که خداوند متعال دوست دارد در آنجا خوانده شود؛ هیچ روز و شبی نیست، مگر این‌که فرشتگان این مسجد را زیارت می‌کنند و در آن به عبادت خدا می پردازند. اگر من در نزدیک شما (یعنی در کوفه) بودم، تمام نمازهایم را در آنجا می‌گزاردم». همچنین در بعضی از روایات، این مسجد محل نزول امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اهل‌شان معرفی شده است. (نک: المزار الکبیر، صص۱۳۴ـ۱۳۵).

۱. مسجد شریف جمکران، موضع بسیار مقدسی است؛ به نحوی که خواندن نماز مخصوص آن معادل نماز خواندن در خانه کعبه شمرده شده و حضرت حجت علیه‌السلام شیعیان را به حضور و رغبت به این مکان امر فرموده است. از این مکان شریف، کرامات و عجایب زیادی دیده شده است و علمای بزرگ به خصوص علمای دلسوخته امام زمان علیه‌السلام، به رفتن به این مسجد و انجام دادن اعمال آن و توسل به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مواظب داشتند.

حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره نیز همواره به رفتن به این مکان مقدس مواظبت و مراقبت داشت و حتی در سنین کهولت نیز این کار را ترک نکرد و دیگران را نیز ـ به خصوص طالبان لقاء حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و کسانی را که از ایشان دستورالعمل برای ملاقات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می خواستند ـ نیز تشویق می‌کرد که بسیار به این مسجد شریف مشرّف شوند و نمازهای آن را ادا کنند؛ حتی وقتی برخی از بزرگان و شخصیت‌های متولی امور اجتماعی به محضر ایشان مشرّف می‌شدند، معظّم‌له از آن‌ها می‌پرسید که آیا به جمکران مشرّف شده‌اید و آن‌ها را به رفتن به این مسجد مقدس توصیه مؤکد می‌نمود و می‌فرمود:

«خدا می‌داند چه کرامات و عجایب و غرایبی از این مسجد دیده شده است.»

ما تبرکاً و تیمناً واقعه بنای این مسجد شریف را از کتاب «جنة المأوی» مرحوم محدث نوری قدس‌سره که در ضمن مجلدات بحارالأنوار (ج۵۳، ص۲۳۳) چاپ شده است، نقل می‌کنیم.

در کتاب «تاریخ قم» اثر شیخ فاضل حسن بن محمّد بن حسن قمی، به نقل از کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین» تألیف شیخ صدوق آمده است: شیخ عفیف صالح حسن بن مثله درباره بنای مسجد جمکران به امر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گوید:

من شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۷۳ ق در خانه خود خوابیده بودم. پاره‌ای از شب گذشته بود که ناگاه جماعتی از مردم به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز و مولای ←

← خود، امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را اجابت کن که تو را طلب نموده است.

حسن بن مثله می‌گوید: من برخاستم و آماده شدم و گفتم: صبر کنید تا پیراهنم را بپوشم. ناگهان ندایی از سمت در آمد که: این پیراهن تو نیست، لذا آن را رها کردم. خواستم شلوارم را بپوشم که ندا آمد: این برای تو نیست، شلوار خودت را بپوش. شلوارم را گرفتم و پوشیدم و رفتم کلید در را بردارم که ندا آمد: در باز است. وقتی به سمت در رفتم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوشامد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجد (جمکران) است، آوردند.

چون نیك نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده شده و جوانی در هیئت سی ساله، بر روی تخت بر چهار بالش تکیه کرده، بوده؛ پیرمردی در مقابل او نشسته و کتابی در دست گرفته بود و برای آن جوان می‌خواند و بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، بر گرد او روی زمین نماز می‌خواندند.

آن پیرمرد که حضرت خضر علیه‌السلام بود، مرا نشاند و امام علیه‌السلام مرا به نام خود خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو: تو چند سال است که این زمین را عمارت می‌کنی و ما خراب می‌کنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگر باره شروع کردی، و تو همچنان عمارت و زراعت می‌کنی. رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی؛ باید هر چه از این زمین منفعت برده‌ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند. به حسن بن مسلم بگو: اینجا، زمین شریفی است و همانا خداوند متعال این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شریف کرده است؛ تو آن را گرفته، به زمین خود ملحق کرده‌ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده‌ای! اگر از این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه‌ای که گمان نمی‌بری، بر تو فرو می‌ریزد.»

حسن بن مثله عرض کرد: سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا مردم سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمی‌پذیرند و سخن من را تصدیق نمی‌کنند.

امام علیه‌السلام فرمود: «ما در اینجا علامتی می‌گذاریم که گواه گفتار تو باشد؛ تو برو پیام ما را ابلاغ کن. برو به نزد سیّد ابوالحسن و بگو که برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از "رهق" به ناحیه اردهال که ملك ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

و به مردم بگو که به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند، و چهار رکعت نماز در اینجا بگزارند: دو رکعت تحیّت مسجد؛ در هر رکعتی، یك بار سوره حمد و هفت بار سوره قل هو الله احد (بخوانند) و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگویند. و دو رکعت نماز صاحب‌الزمان علیه‌السلام بگزارند، بر این نسق (روش) که در (هنگام خواندن سوره‌ی) حمد، چون به «ایّاك نعبد و ایّاك نستعین» برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخوانند؛ رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند، و در رکوع و سجود تسبیح را هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل (لاإله‌الّاالله) بگویند و تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام را بگویند. ←

← آن‌گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش علیهم‌السلام بفرستند.»

و این نقل، از لفظ مبارك امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که فرمود: «فَمَنْ صلاّهما، فکأنّما صلّی فی البیت العتیق»؛ یعنی هرکس، این دو رکعت (یا این دو نماز) را بخواند، گویی در خانه کعبه آن را خوانده است.

حسن بن مثله می‌گوید: در دل خود گفتم که تو اینجا را یك زمین عادی خیال می‌کنی؛ اینجا مسجد حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و مقصودم آن جوانمردی بود که بر پشتی تکیه زده بود. پس آن حضرت به من اشاره کرد که برو!

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کرد و فرمود: در گلّه جعفر کاشانی چوپان، بُزی است، باید آن بز را بخری. اگر مردم پولش را دادند، با آن پول خریداری کن، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بُز را بیاور و در این موضع ذبح کن. آن‌گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارك رمضان، گوشت آن بُز را به بیماران و کسانی که مرض صعب‌العلاج دارند، انفاق کن که خداوند همه را شفا دهد. آن بُز، ابلق است و موهای بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هر یکی به اندازه یك درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یك طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است.

آن‌گاه به راه افتادم. یك بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود: هفت روز یا هفتاد روز در اینجا می‌مانی، اگر بر هفت روز حساب کنی، بر شب قدر منطبق می‌شود که بیست‌وسوم ماه رمضان است و اگر بر هفتاد روز حساب کنی، بر بیست‌وپنجم ذی‌القعده منطبق می‌شود و هر دو روزهای مبارکی هستند.

حسن بن مثله می‌گوید: من برگشتم تا به خانه رسیدم و همه شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح را خواندم و به نزد علی بن منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

پس او با من آمد، تا به جایگاهی که دیشب مرا به آنجا برده بودند، رسیدیم. پس حسن بن مثله گفت: به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام علیه‌السلام فرموده بود، اینجا نهاده و آن، این که حدود مسجد، با میخ‌ها و زنجیرها مشخص شده است.

آن‌گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان ایشان گفتند: از اول بامداد، سیّد ابوالحسن در انتظار شما است. شما از جمکران هستید؟ گفتیم: آری. پس وارد شدم و سلام گفتم؛ جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشاند.

پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت: ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت: شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان از جمکران پیش تو خواهد آمد؛ به آنچه بگوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز سخن او را رد نکن! از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

حسن بن مثله، مشروح داستان را برای او نقل کرد. سیّد ابوالحسن دستور داد بر اسب‌ها زین نهادند، سوار شدند و به سوی دِه (جمکران) رهسپار گردیدند.

چون به نزدیك ده رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گله‌اش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، ←

کرامتی درباره مسجد جمکران

پیرمردی قمی که شکسته‌بند بود و آدم راستگویی بود، به نام مشهدی حسین خاله ـ که برای بنده هم آمد، چون شانه‌ام درد می‌کرد و بدون این‌که دست بزند، چیزهایی را گفت که عمل آن مفید بود ـ او برای ما نقل کرد که چهل سال قبل مسجد جمکران نیاز به سفیدکاری داشت و من خیلی میل داشتم مسجد جمکران را سفید کنم. از آنجا که بسیار به این کار تمایل داشتم، ولی وسیله نداشتم، به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام مشرّف شدم و خودم را به ضریح چسباندم و از آن حضرت خواستم از خدا بخواهد که امکانات لازم برای انجام این کار فراهم شود و من موفق بشوم که این اتاق‌های مسجد را سفید کنم.

نمی‌دانم در حال خواب یا بیداری، صدایی شنیدم که به من فرمود: به فلان تاجر یا کاسب مراجعه کن، او امکانات لازم را در اختیار شما خواهد گذاشت. به او مراجعت کردم، آمدم او را پیدا کردم و گفتم: شما وسیله دارید برای این‌که ما آنجا را سفید کنیم؟ او هم موافقت کرد و گفت: بله، حاضر است و قدری پول در اختیارم گذاشت. ما چهار یا پنج نفر با خودمان برداشتیم و رفتیم آنجا که مشغول کار بشویم. در خواب به من فهمانده بودند که گچ و لوازم کار و ترتیبات مصالح را مهیا می‌کنند.

رفتیم آنجا و تا وارد شدیم، دیدیم یک پیرمرد [که] ریشش جوگندمی است و عمامه

← به میان گله رفت؛ آن بز که از پشت سر گله می‌آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بُز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت: به خدا سوگند! تا به امروز من این بز را ندیده بودم و هرگز در گله من نبود؛ جز امروز که در میان گله، آن را دیدم و هرچه خواستم که آن را بگیرم، میسّر نشد، ولی الآن برای شما آمد.

پس مطابق دستور سیّد، آن بُز را به جایگاه آوردند و در آنجا سر بریدند. سیّد ابوالحسن الرضا به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت. آن‌گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آنجا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشاندند.

سیّد ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخ‌ها را به قم آورد و در خانه خود نگهداری کرد. هر بیمار صعب‌العلاجی که خود را به این زنجیرها می‌مالید، در حال، شفا می‌یافت.

ابوالحسن محمّد بن حیدر می‌گوید شنیدم ابوالحسن الرضا وفات کرد و در محله موسویان (خیابان آذر فعلی) مدفون شد. یکی از فرزندانش بیمار گردید؛ داخل اتاق شده، در صندوق را برداشت، زنجیرها و میخ‌ها را نیافت.

سفیدی [یا پارچه‌ی سفیدی بر سر] دارد، آمد آنجا و گفت: شما می خواهید اینجا را درست کنید؟ گفتم: بله. گفت: اینجا دو روز و نصف کار دارد. هر اتاق مسجد یک روز، و این اتاق خادم ـ یک اتاق کوچکی بود که فلان کس آنجا اعتکاف می‌کند، همیشه آنجا هست ـ نصف روز کار می‌برد؛ آن را هم سفید کنید. دو روز اوّل مال[1] از این باغ کنار مسجد پانزده مَن و روز سوم نصف آن گچ می‌آورد و در این اتاق کناری می‌ریزد، و شما مشغول کار بشوید، لکن شرطش این است که شما غذایتان را به ما حواله کنید و صبحانه و نهار شما هم با من باشد. گفتم: چطور حساب می‌کنید؟ گفت: یک جوری حساب می‌کنیم که برای شما خوب بشود. گفتم: شما کجا هستید؟ گفت: فلان جا!

در هر حال، آن مرد هر روز پانزده مَن از باغ کنار مسجد گچ می‌آورد و در این اتاق روبه‌روی مسجد می‌ریخت و صبحانه و نهار هم می‌آورد، و مشغول می‌شدیم و کار می‌کردیم؛ و آن نصف روز دیگر هم هفت من و نیم آورد و کار را خلاص کردیم. پس از پایان کار به رفقای کارگر گفتم: شما اینجا باشید، من می‌آیم خدمتتان و با هم می‌رویم. رفتم با آن شخص تسویه حساب کنم، رفتم آنجایی که به من نشان داده بود؛ دیدم آنجا اصلاً مسکونی نیست و احدی آنجا رفت‌وآمد نمی‌کند و جای سکنای کسی نیست، و هر چه تفحص کردم، او را نیافتم و باغی که از آن گچ می‌آوردند را هم ندیدم. هر چه بیشتر رفتم، چیزی ندیدم. با خود گفتم: این آقا در [آبادی] جمکران است، اگر باشد این نزدیک‌ها هست، بروم ببینم آنجا می‌توانم کاری کنم [و او را] پیدا کنم؛ به آبادی نزدیک جمکران رفتم و سراغ آن مرد را گرفتم و از هر کسی داشت می‌آمد این طرف، سؤال کردم: آقایی با این شکل و شمایل در جمکران سراغ دارید؟ [گفتند:] اصلاً چنین کسی با چنین خصوصیاتی که تو می‌گویی، در جمکران نیست! مأیوس شدم و با خود گفتم: بیچاره شدم! خدایا! ما چه‌کار کنیم؟ آمدم کار خیری انجام دهم، اکنون مشغول‌الذمه شدم. ما آمدیم مستحب به‌جا آوریم، الآن این‌همه واجب به گردنم شد، این‌همه گچ به ما داد و صبحانه و ناهار و شام و غیره برای ما آورد. این‌ها را حساب نکنیم و برویم؟ کار مستحب به‌جا آوردیم! کارگرها هم منتظر بودند، آنجا رفته‌ام و طول داده‌ام. از شدت ناراحتی و ناچاری این صدا از من بلند شد: ای کسی که مرا سرگردان

---

۱. حیوان باربر.

کردی، به حق فلان بیا و ما را از سرگردانی نجات بده.

او می‌گفت: کسی را ندیدم، ولی دیدم یک صدایی آمد و گفت: «حسین! مرا نشناختی؟!» مثل این‌که حضرت خضر علیه‌السلام بود. فهمیدم متعارف نیست. گفتم: هان، او از این‌ها نبوده است؛ از این‌هایی که من خیال می‌کنم، نبوده است. از ملازمان آقا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده، کی بوده، هرچی بوده، از این‌ها نبوده که فکر این را بکنم که الآن مشغول‌الذمه دارم می‌روم. خاطر جمع شدم و رفتم، اما از آن‌ها که معطلشان، کردم می‌ترسیدم [که اعتراض کنند]. با خود گفتم: اگر عمله‌ها گفتند چرا دیر کردی، جواب آن‌ها را چه بگویم؟ ولی وقتی به آن‌ها رسیدم، دیدم می‌گویند: چه خوب زود آمدی! خیلی تعجب کردم خیلی خوشحال هستند؛ خیلی تعجب کردم!

هرهفته می‌آمدم جمکران، این هفته هم باز هم آمدم. یک نگاهی کردم، گفتم: تو این‌همه هفته‌ها می‌آمدی جمکران، نفهمیدی روبه‌روی مسجد جمکران باغ نیست؟ اینجا باغ کجا هست؟ کأنّه تمام این‌ها را خواب دیده‌ام! با این‌که هر هفته به جمکران می‌رفتیم، گویا در آن مدت خواب بودم و با آنچه قبلاً می‌دیدم، کاملاً متفاوت بود؛ زیرا در آن مدت در کنار مسجد باغ بود و اتاقی مقابل مسجد که آن آقا گچ را در آنجا می‌ریخت، در حالی که قبلاً پهلوی مسجد باغی نبود که از آن باغ گچ بیاید، و نیز هیچ اثری از اتاق روبه‌روی مسجد که گچ را در آنجا می‌ریخت، دیده نمی‌شد. آنجا بیابان محض بود، ولی در این میان سفیدکاری شدن مسجد یقینی بود و خواب و خیال نبود، و واقعاً مسجد سفید شده بود! حتی هفته بعد رفتم ببینم آیا واقعاً مسجد را گچ‌کاری کرده‌ام یا در خواب بوده، دیدم سفید شده و حتی حجره خادم هم سفید است.

بالأخره کسی که می‌تواند، این را غنیمت بشمارد!

آثار تشرّف به جمکران

آقای سیّد حسن ـ رفیق یزدی ما ـ می‌گفت: بچه‌ای داشتیم که دو سه روزه بود؛ حالش خراب شده بود؛ نمی‌دانم تب کرده بود و یا چیز دیگری شده بود. گفتند: این را باید به مریض‌خانه ببرید و سرم بزنید. می‌گفت: من بچه به این کوچکی را ببرم مریض‌خانه و به

او سرم وصل کنم؟! من این کار را نمی‌کنم! یک راست به جمکران رفتم و در آنجا متوسل شدم. گفتم که من از اینجا نمی‌روم، مگر این‌که حوائجم را بگیرم. شب در خواب دیدم که حضرت در محراب نشسته است و هر کسی می‌آید، یک چیزی می‌نویسد و به او می‌دهد. من هم رفتم خدمتشان. به من فرمود: سیّدحسن، سیّد اصغرِ تو خوب می‌شود. عرض کردم: علامتی بفرمایید. فرمود: خب، علامتِ این‌که می‌گویم خوب می‌شود [این است که] حالش در شدت [و سختی] بود، [ولی] صبح که می‌روی و از این‌ها می‌پرسی، می‌گویند: بهتر است و مرضش تخفیف پیدا کرده و عصر دیگر به‌کلی رفع می‌شود؛ این یکی. خب، خانه می‌خواستی؟ گفتیم به تو خانه بدهند. کربلا می‌خواهی بروی؟ یک ماه دیگر تو می‌روی و دیگران هم می‌روند.

[می‌گوید:] آمدم خانه و پرسیدم بچه چطور است؟ گفتند: بهتر از سابق است و عصر هم [مرضش] به‌کلی رفع شد!

خانه را هم یک کسی آمد گفت: شما خانه نمی‌خواهی؟ زمینش را من تهیه می‌کنم یا من [پولش را] می‌دهم. یکی دیگر هم گفت: آقا! نمی‌خواهی [در] این زمینی که داری، خانه درست کنی؟ شفته‌ریزی و این‌ها را من می‌کنم. هر کسی خودش ابتدائاً آمد [و بخشی را قبول کرد] و خانه درست شد! سال‌ها در آن خانه نشست و آن را هم فروخت و یک خانه دیگر گرفت و الآن به گمانم آن را هم دارد می‌فروشد که یکی دیگر بگیرد. قضیه کربلایش ماند. یک چیزی هم راجع به دعای ندبه و دعای فرج [در نقل ایشان] بود و این کلمه هم بود که «فرج من نزدیک است».

مشهد بودیم، به یکی از رفقا گفتیم: یک کسی سه تا مطلب داشت که دوتایش درست درآمده است. این هم که [او از حضرت علیه‌السلام نقل می‌کند و] می‌گوید «فرج نزدیک است»، شاید ملحق به آن است و این هم درست باشد.

گفت: خب، آن آقا کربلا که می‌خواست، رفت؟ گفتم: نه آقا، یک ماه و نیم از این خوابش گذشته است، هنوز از او فوت نشده. معلوم نیست، شاید [محقق] بشود. گفت: آخر، حواله‌ها مختلف است؛ به آن آقا بگو برود کربلا، من خرجش را می‌دهم!

من هم آمدم به او گفتم. مثل این‌که آن موقع پنج هزار تومان کافی بود. او هم پنج هزار

تومان برای او حواله داد. از اینجا با کاروان یزد رفت.

[و این سفر مطابق بود با همان وعده‌ای که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او داده بود که] یک ماه دیگر همه می‌روند [تو هم می‌روی].[1] یک ماه دیگر، آن کربلای هشت روزه‌ای شروع شد که آن‌وقت‌ها [می‌رفتند]. می‌گفت: هشت روز که داشت می‌گذشت، کاروان ما می‌خواستند برگردند. یکی آمد و به من گفت: آقا! میل دارید که این هشت روزتان را من پانزده روز بکنم؟ گفتم: بله، از خدا می‌خواهم! ما [سفرمان را] پانزده روز کردیم و رفقای ما رفتند. پانزده روز شده یا نشده، یک کس دیگر یا همان شخص [قبلی] گفت: آقا! اجازه می‌دهید این پانزده روزتان را بکنیم یک ماه؟ گفت: چنین چیزی را از خدا می‌خواهم! گفت: ما دیگر آنجاها را سیر زیارت کردیم؛ سیر! بعد از یک ماه آمدیم.

مقصود این‌که این‌طور چیزها از جمکران دیده است. عجایب و غرایب!

مسجد جمکران؛ ملجأ پاکان

عده‌ای از پاکان و نیکان با حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سؤال و جواب می‌کنند و حاجت می‌طلبند و جواب می‌گیرند و در مسجد جمکران، صدای آن حضرت را می‌شنوند.

دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد جمکران

این جمکرانی که اینجا هست، انصافش این است که شباهت به همان مسجد سهله دارد. آن‌قدر اینجا کرامت‌ها دیده شده است، خدا می‌داند که عجایب و غرایب است؛ چه در خواب و چه در بیداری. همین تقریباً دو هفته قبل، یک نفر از کسانی که خیلی آنجا رفت‌وآمد دارد و چیزها دیده است، و از جمکران عجایب دیده ـ به‌طوری که ما در جریان کارش بوده‌ایم و هر چه در خواب دیده، در بیداری محقق شده است ـ برای من نقل کرد که همین تازگی این قضیه اتفاق افتاده است؛ گفت: در خود داخل مسجد [جمکران] خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیدم؛ چیزهایی به من فرمود و ضمن فرمایشاتش این بود که

۱. از اینجا روشن می‌شود که مقصود از این‌که «یک ماه دیگر می‌روی»، این نبوده است که دقیقاً سی روز دیگر به کربلا خواهی رفت، بلکه منظور این بوده است که در ماه بعدی مشرّف خواهی شد.

یزدی هستی. و حال آن‌که هر کس او را ببیند، نمی‌گوید که یزدی است. پدرانش یزدی بودند، این‌ها دیگر قمی حساب می‌شوند.

تعجبش هم از این بود که می‌گفت: با من صحبت می‌فرمود، رسید به این آخر کاری [فرمود]: «به دل سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند». این آخرین کلمه‌اش بود، همین که این کلمه را خلاص کرد، جلوی چشم من بود، [ناگهان] دیدم که نیست! من هم تا به حال چنین چیزی نشنیده بودم. نوعاً [نقل می‌کنند که] یک قدری آن طرف‌تر می‌روند و یا پشت دیواری می‌روند، بعد غایب می‌شوند. بعد آدم می‌رود، می‌بیند کسی نیست. [او می‌گفت] اما من تعجبم از این است که جلوی من بود، صحبتش را که خلاص کرد، دیدم هیچ‌کس نیست!

این هم یکی از شواهد صادق بودن قضیه است. البته خودش کرامت‌ها دیده؛ خواب‌هایی که در بیداری زود اثرش ظاهر می‌شود. الی‌ماشاءالله کرامت‌ها از اینجا (مسجد مقدس جمکران) دیده‌اند. واقعاً همین کثرت کرامت‌هایی که اینجا دیده شده خود قوی‌ترین سند است که این مکان مورد عنایت [امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] است.

برآورده شدن حوائج در مسجد جمکران

[طلبه‌ای] می‌گفت: من برای سربازی گیر افتاده بودم. طلبه بوده است. آقا شیخ حسنعلی [نخودکی][1] گفت: شما برو مسجد جمکران! و از مشهد به جمکران حواله‌اش

---

۱. شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی (۱۲۷۹-۱۳۶۱ق)، از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری و از عرفای صاحب کرامت و اهل سیر و سلوک بود. ایشان تحصیلات علوم دینی را در اصفهان و نجف اشرف گذراند، و از محضر اساتیدی چون جهانگیرخان قشقایی، سید مرتضی کشمیری و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی بهره برد. از ایشان کرامت‌های بسیاری نقل شده است. مردم او را مستجاب‌الدعوه می‌دانستند و بسیاری از حاجت‌مندان و بیماران به او پناه می‌بردند. ایشان هم با نوشتن دعا و حرز گره از کار آن‌ها وا می‌کرد. درعین حال هیچ ادعایی هم نداشت و تنها به خدا توجه داشت. ساده زیستی و تواضع دو ویژگی بارز این عالم ربانی بود. درباره کرامات ایشان از آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نقل شده است: «کسی پیش آشیخ حسنعلی نخودکی رفت و گفت فلان‌کس را عقرب نیش زده، چه کنیم؟ شیخ نخودکی دعایی بر یک استکان آب خواند و به مرد گفت بیا بنوش. آن مرد گفت: دیگری را عقرب گزیده، این آب را ببرم به او بدهم بنوشد. شیخ جواب داد: تو بنوش، او خوب می‌شود.»

می‌دهد. می‌گوید: با ناراحتی [راه افتادم]؛ چون اصلاً تا خود جمکران آمدن معرضیّت داشت برای این‌که پاسبان‌ها متعرض بشوند.[1] در زمان رضاخان [بوده]. بالاخره رفت مسجد جمکران و شب هم آنجا ماند؛ [ولی] چیزی نفهمید! باز هم آمد قم که برود [به مشهد]. بر یک طلبه دیگری وارد می‌شود و می‌گوید من برای این مطلب آمده‌ام. او گفته بود: رئیس شهربانی [یا یکی از مسئولین] با من نسبتی دارد و من به او مراجعه می‌کنم [که کار تو را درست کند]. رفته بوده پیش رئیس شهربانی و رئیس شهربانی گفته بود: معافیت ابدی ممکن نیست و راهی ندارد، [ولی] تا یک سال [معافیت] ممکن است.

[آن طلبه سرباز می‌گوید: با خود] گفتم: خوب، این غیر از آن [چیزی] است که [شیخ حسنعلی نخودکی به من گفت که] حل مطلب دست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است! مع‌ذلک از ناچاری گفتم: خب، باشد! او گفت: [آن طلبه] نوشته را از شهربانی گرفت و آورد به من داد. نگاه کردم و دیدم که بله، معافیت تا یک سال است، ولی این معافیت‌نامه، برای نوشته‌اش تاریخ ندارد. تاریخ نگذاشته و یادش رفته تاریخ بگذارد. می‌گفت: تا بودیم، هر وقت [برای سربازی حکومت] به من مراجعه می‌کردند، این را نشان می‌دادم و دیگر کسی با من کار نداشت. آقا شیخ حسنعلی خبر داده بود که «کار در جمکران درست می‌شود».[2]

بهترین معرّف این مکان، خودش است

ما معتقدیم که این مشاهد مبارک و مساجدی مانند مسجد جمکران، بی‌نیاز از معرفی‌اند و اگر کسی بگوید: رفتیم و چیزی در آنجا نیافتیم، به حسب ظاهر باید گفت از روی اعتقاد صحیح نرفته است؛ یا برای امتحان رفته یا همین‌طوری رفته است. به هر حال، بهترین معرّف این مکان‌ها، خودشان هستند.

---

۱. یعنی اساساً خود رفتن به مسجد جمکران خطر داشت، چون ممکن بود مأمورانی که در طول مسیر هستند، مرا به جهت نرفتن به سربازی دستگیر کنند.

۲. معظّم‌له نه‌تنها آثار معنوی تشرّف به جمکران را برمی‌شمرد، بلکه علاوه بر آن می‌فرمود: کسی که ملتزم است هر هفته ـ ولو از قم ـ به جمکران مشرّف شود، همین کار مسافرت و تعویض خون و تغییر حال و هوا را برای او می‌کند.

در محلّ مسجد اصلی (جمکران)[۱] نماز بخوانید.

بقعه‌ای از بقاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

جمکران، بقعه‌ای است همچون بقاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد سهله

شاید سیّد بحرالعلوم قدس‌سره آن مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که در مسجد سهله است، ساخته و احداث کرده است. قبل از ایشان، شاید نبوده است. نمی‌دانم، یادم نیست که قبل از سیّد بحرالعلوم این مقام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اینجا بوده است یا نه. در کتب ادعیه که برای هر مقامی یک دعایی دارد، برای این مقام ندارد و اسمی از این مقام در آن نیست. با این‌که غیر این مقام، هیچ مقامی گنبد و دستگاه ندارد. اصلاً واقعاً یک مواطن و مقامات عجیبی است! حیف است با تمکّن، کسی از این مقامات گذر نکند!

مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وادی السّلام

یک نفر از مؤمنین از مشهد پول زیادی را برای مصرف طلاب و اهل علم به نجف اشرف برد تا به علما بدهد. خب البته اگر به اهل علم و طلاب می‌خواست بدهد، باید به یک مرجعی می‌داد [که بین آن‌ها تقسیم کند]. می‌گفت: همه را برداشتم به یک نفر[۲] دادم. بعد از این‌که دادم، پشیمان شدم که چرا همه را به یک نفر دادم. باید این‌ها را بین علما

---

۱. بعد از توسعه مسجد مبارک جمکران، مسجد اصلی که به امر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ساخته شده بود، قسمتی از مسجد بزرگ‌تر شد که اکنون نیز پشت محراب فعلی مسجد واقع شده است و ظاهراً مساحت آن بیش از حدود بیست و پنج متر نیست. زائرین به راحتی می‌توانند حدود مسجد اصلی را پیدا کنند زیرا با سنگ‌فرش‌های سیاه‌رنگ مرز آن مشخص شده است. حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره می‌فرمودند که مکانی که مسجد اصلی است روحانیت و حال و هوای دیگری دارد!

۲. مبلغ آن پول سیصد تومان بوده که مبلغ بسیار زیادی در آن زمان محسوب می‌شده است و آن شخص تمام آن پول را به حضرت آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی قدس‌سره داده بود.